



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۱/۲۱

م. اسحاق نگارگر

اشک های بی حاصل

زندگانی درامه ایست که تکرار ندارد. هر روزی که می گذرد برگی است که از درخت عمر فرو می غلتد و انسان را یک قدم به سرمنزل مرگ نزدیک تر می سازد. همین است که "آلفرد تنی سن" (Alfred Lord Tennyson) این برگ ها را که فرو می غلتند مرگ در زندگی می خواند و اشک های که بر عمر رفته فرو می ریزیم همان اشک های بی حاصل است.

من شعر «اشک های بی حاصل» او را سال ها پیش به شعر دری ترجمه نموده بودم که اینک تقدیم می کنم. اگر چه وزن عروضی شعر را فاعلاتن مفاعلهن فعلن انتخاب کرده ام اما بافت معمول شعر دری را ندارد. امیدوارم مورد پسند تان قرار بگیرد. نگارگر ۱۹ نومبر ۲۰۱۷ برمنگهم

اشک های بیحاصل

شعر: از آلفرد تنی سن مترجم به شعر دری: نگارگر

اشک ها؛ اشک های بیحاصل	که ندانم چه مُدعا دارید
گویی از نا اُمیدی غیبی	بازنا گفته شکوه ها دارید

دست های هُرنِگار خزان	در چمن نقش تازه چون آرد
جوش در دل زده به دیده دوید	که چرا باغبان بی پروا
تخم صد دل شکستگی کارد	روزها برگ های ریخته اند

کز درخت زمان گسیخته اند!

به اهتمام ولی احمد نوری

تخم صد دل شکستگی کارد می درخشد ز دور در چشم
همچو نوری فتاده بر قایق که ز زیر زمین برون آرد
دوستانی به همدگر شایق

ناگهان سُرخ گردد و خونین گویی آن قایق از گرانباری
در زمان غرق می شود در آب با همه آنچه دوست میداری
آزدهای دهن گشاده موج میشود دم به دم بران طاری
روزها برگ های ریخته اند کز درخت زمان گسیخته اند!

آه! غمناک و بس عجیب بُود چون سحرگاهِ تارِ تابستان
مُرغکان نیمخواب میخوانند نغمه خود به گوش راهروان

با هزار اشتیاق می گیرند چون دوتا روزنی که نور اُمید
سوسوی زان زند ولی هیئات! روی هم اوفتاده می میرند
روزها برگ های ریخته اند کز درخت زمان گسیخته اند!

یا چو آن بوسه های شیرین است که پس از مرگ عشق یاد آید
بر لبانی که دیگر هرگز نیست مال عاشق که مست و شاد آید

همچو عشق نخست در ژرفا آشنا نیست با ندامت درد
مرگ در زندگیست خلعت درد لحظه رفته است کوره سرد
روزها برگ های ریخته اند کز درخت زمان گسیخته اند!

تاریخ ترجمه ۲۰ سپتمبر ۱۹۹۷

Tears, idle tears

Tears, idle tears, I know not what they mean,

Tears from the depth of some divine despair

Rise in the heart, and gather to the eyes,

In looking on the happy Autumn- fields

And thinking of the happy days that are no more.

Fresh as the first beam glittering on a sail,

That bring out friends up from under world, ++++ Sad as the last which reddens over one

That sinks with all we love below the verge;

So sad, so fresh, the days that are no more.

Ah, sad and strange as in dark summer dawns

The earliest pipe of half awakened birds

To dying ears, when unto dying eyes

The casement slowly grows a glimmering square;

So sad, so strange, the days that are no more.

Dear as remembered kisses after death,

And sweet as those by hopeless fancy feigned

On lips that are for others, deep as love,

Deep as first love, and wild with all regret,

O Death in life, the days that are no more.

Alfred Lord Tennyson(۱۸۰۹—۱۸۹۲)